

به نام خداوند بخشایشگر مهربان

«پیش از آنکه معلم شویم»

پس از مطالعه‌ی این متن، باید بتوانید:

- ✓ اهمیت انتخاب شغل در زندگی را شرح دهید.
- ✓ محاسن و محدودیت‌های آموزش کودکان را به طور کلی و برای شخص خودتان برشمارید.
- ✓ با تجربیاتی که ممکن است معلمین تازه کار داشته باشند، آشنا باشید و بنا به این تجربیات بتوانید خود را در کار معلمی تصور کنید.
- ✓ اهمیت کسب دانش، اخلاق و مهارت را برای حرفه‌ی معلمی شرح دهید.
- ✓ برخی دانش‌ها و مهارت‌های لازم برای معلمی را نام ببرید.
- ✓ ویژگی‌های یک معلم کارآمد را نام ببرید و اهمیت این ویژگی‌ها را بر تربیت کودکان بیان کنید.
- ✓ وظایف عملی تدریس را بشناسید و تلقی خودتان از این وظایف را بیان کنید.
- ✓ به نحوی آگاهانه، احساسات خودتان را در کار با کودکان به خاطر بیاورید و بنا به این احساسات، آمادگی خودتان را برای کار تدریس بسنجید.

□ مقدمه:

زندگی هر یک از ما و انتخاب‌هایمان در زندگی، پاسخی است به این پرسش که «آدمی چیست؟ و چه می‌تواند باشد؟». هرکدام از ما با انتخاب‌های روزانه‌مان و با برنامه‌هایی که برای روزهای زندگی‌مان داریم بر سرنوشت خود، جامعه‌مان و حتی تمام افراد بشر تأثیر می‌گذاریم.

متأسفانه بیشتر انتخاب‌های ما در زندگی، انتخاب‌هایی آگاهانه نیستند. اغلب ما کارهایی را انجام می‌دهیم که اطرافیانمان انجام می‌دهند یا از ما می‌خواهند؛ بدون توجه به ارزش غایی آن کارها. بیشتر اوقات ما گزینه‌های خود را از میان طیف باریکی از امکانات انتخاب می‌کنیم. طبیعتاً اگر تصمیم‌گیری‌های ما بیشتر از روی عقل صورت می‌گرفت تا برحسب عادت و بدون تفکر، زندگی بهتری می‌داشتیم.

یکی از مهم‌ترین تصمیم‌گیری‌های ما در زندگی، تصمیم گرفتن درباره‌ی شغلیمان است. با انتخاب شغل، تصمیم مهمی درباره‌ی چگونگی زندگی آینده‌ی خود اتخاذ می‌کنیم.

خوب است که هریک از ما پیش از آن‌که معلم بودن را به عنوان شغل انتخاب کنیم، خودمان و حرفه‌ی معلمی را خوب بشناسیم. به این ترتیب پیش از شروع کار، با سختی‌ها و نقاط قوت این شغل آشنا خواهیم بود و هنگام برخورد با مشکلات دچار سرخوردگی و یأس نمی‌شویم. همچنین ممکن است که پیش از آن‌که وقت و نیرویمان تلف شود و متوجه شویم که این کار برای ما مناسب نبوده‌است، تصمیم بگیریم که چنین شغلی را انتخاب نکنیم.

به عنوان کسی که می‌خواهد معلم شود، خوب است که به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

(۱) به چه دلیل فعالیت معلمی را برگزیده‌اید؟ ۵ مورد از مهم‌ترین دلایلتان را بنویسید.

(۲) آیا به مشاغل یا فعالیت‌هایی غیر از معلمی فکر کرده‌اید؟ چه چیز باعث می‌شود که این کار را ترجیح دهید؟ کدام یک از خواسته‌های شما، به احتمال بیشتر، در تدریس برآورده خواهند شد و کدام یک در سایر مشاغل یا فعالیت‌های دیگر؟

(۳) در زندگی به چه ارزش‌هایی معتقدید؟ آیا تلاش شما در آموزش کودکان، در راستای برآورده شدن این ارزش‌هاست؟

□ محاسن و محدودیت‌های معلم بودن:

هر معلمی باید از مزایا و سختی‌های کار خود آگاه باشد و درباره‌ی شغل خود واقع بینانه بیاندیشد. در این بخش به برخی از محاسن و محدودیت‌های معلمی اشاره‌ای مختصر خواهیم داشت.

✓ **معلمی و زندگی شخصی:** تدریس کاری نیست که فرد بتواند اندکی در آن درگیر شود. شاید یک منشی یا خلبان، بتواند بخشی از وقتش را صرف حرفه‌اش کند و بخش دیگری را برای کارهای مورد علاقه‌اش بگذارد، اما در مورد تدریس، احتمال انجام چنین کاری بسیار کم است. وظایف یک معلم محدود به ساعت‌های کلاسی نیست. معلمین بسیاری هستند که سرانجام به خاطر تضاد میان ارضای خواسته‌ها و نیازهای شخصی خودشان و تربیت شایسته کودکان و ارضای نیازهای آنان، دست از تدریس می‌کشند و یا در عمل از وظایف واقعی‌شان در مقام معلم شانه خالی می‌کنند.

✓ **نیاز شدید دانش‌آموزان و تکلیف دشوار معلم:** از نظر تأثیر گذاری بر کودک، بعد از والدین و خواهر و برادر، معلمین کودکان اهمیت بسزایی دارند. آنچه معلم در کلاس انجام می‌دهد و آنچه از انجامش خودداری می‌کند، می‌تواند تا سال‌ها و حتی ده‌ها سال بعد روی شاگردان کلاس و نیز روی کودکان دیگری که با آن‌ها در ارتباطند تأثیری عمیق بگذارد.

از سوی دیگر، غیر ممکن است که یک معلم بتواند به طور واقع بینانه‌ای تمام نیاز کودکانی را که با آن‌ها سر و کار دارد، برآورده کند. یک معلم در سومین سال معلمی خود چنین می‌گوید: « آنچه امروز، پس از سه سال تجربه مرا آزار می‌دهد، (و می‌دانم که حتی معلمین با بیست سال تجربه‌ی تدریس هم چنین احساسی را دارند)، احساس ناامیدی در پایان هر روز کار است. در پایان هر روز به کودکانی می‌اندیشم که بی‌نهایت به من نیاز داشتند و

می‌بایست وقت و توجه بیشتری صرف آنان می‌کردم. احساس می‌کنم غیر ممکن است که بشود به همه‌ی آنها همان‌قدر کمک کرد که به آن نیاز دارند».

آیا وقتی که همه‌ی سعی‌تان را بکار می‌برید و در عین حال می‌دانید که این همه، نیازهای دانش‌آموزانتان را برآورده نکرده است، باز هم احساس رضایت خاطر می‌کنید؟ البته، این مشکل، فقط مشکل معلمان نیست. بلکه دست‌اندرکاران مشاغل دیگر نیز با چنین مسائلی روبرو هستند. به عنوان مثال کارکنان تأمین اجتماعی هم با نیازهای بی‌شماری مواجه هستند و همین فشار بر گرده‌ی گروه‌های دیگری مانند پزشکان نیز هست.

در عین حال شغل تدریس این حسن را دارد که در آن احساس سرخوردگی از این که فکر می‌کنید هیچ‌گاه به قدر کافی وظایف‌تان را انجام نداده‌اید، می‌تواند با احساس رضایت‌تان از این که می‌دانید آنچه انجام داده‌اید ارزشمند بوده است، تعدیل شود.

✓ **برخی اجبارهای موقعیتی:** معمولاً معلمان هیچ کنترلی بر بعضی جوانب مهم تدریس ندارند. معلم غالباً کنترل چندانی بر تعیین تعداد شاگردان کلاس، ترکیب کلاس‌ها، وسایل کلاس، تعیین برنامه‌ی آموزشی سالانه، تعیین طول برنامه‌ی روزانه و بسیاری موضوعات دیگر از این قبیل را ندارد. ممکن است به او تکلیف کنند که از برنامه‌ی آموزشی مشخصی تبعیت کند.

ممکن است گاه، معلمینی مجبور شوند در مورد روند کار خود به مسئولانی گزارش دهند که دیدگاه‌های کاملاً متفاوتی درباره‌ی چگونگی فعالیت کلاس‌ها دارند و یا به خاطر مسئولیت‌ها و اشتغالات اداری خود، وقت و حوصله‌ی کافی برای بررسی اهمیت تفاوت دیدگاه‌های خود و معلمان را ندارند. برعکس، بسیاری از معلمان فرصت‌های بسیاری برای بحث در مورد دیدگاه‌ها و علایق آموزشی خود با مدیران علاقه‌مند بدست می‌آورند.

اگر معلم شدید، نباید فرض کنید که مدیرانی که به آن‌ها گزارش می‌دهید، شما را مستقیماً راهنمایی و مساعدت خواهند کرد. باید خود را آماده کنید که کاملاً استقلال عمل داشته باشید. این نیز مهم است که در مقابل انتقاد منفعل نشوید - خواه از طریق فوراً جا زدن و خواه از طریق اتخاذ موضع دفاعی یا خصمانه - بلکه باید از منطقی بودن کارهای خود مطمئن شوید و بتوانید دلایل منطقی خود را توضیح دهید.

✓ در کنار کودکان و دور از بزرگسالان: احتمالاً بزرگ‌ترین پاداش معلمین کودکان سهیم شدن آن‌ها در خلوص نیتی است که کودکان در تجربه‌ی دنیا دارند. بچه‌ها حیرت و لذت بی‌ریایی در کشف و تجربه‌ی پدیده‌هایی مانند ریزش برف، خزیدن حلزون یا روزی بهاری از خود بروز می‌دهند. همچنین مشاهده‌ی تلاش کودکان برای کشف و درک پدیده‌های محیط و نحوه‌ی استفاده‌ی آن‌ها از زبان، همیشه جذاب است. هر معلمی خاطراتی از چگونگی رویارویی شاگردانش با پدیده‌ها و افکار تازه و از چگونگی فکر کردن، حیرت کردن و تجدید نظر کردن آن‌ها در افکار قبلی‌شان به یاد می‌آورد.

اما هرچند که اشتراک فعالیت روزانه با کودکان جوانب مثبت بسیاری دارد، کمبود فرصت تماس با بزرگسالان می‌تواند مشکلی برای بعضی از معلمان باشد. بنابراین، چنانچه می‌خواهید به شغل تدریس روی آورید، باید قبل از هرچیز فکر کنید که تا چه حد به ارتباط متقابل با بزرگسالان نیاز دارید، و سپس در نظر بگیرید که تا چه اندازه می‌توانید این نیاز را با روابط اجتماعی یا عاطفی لازم در خارج از رابطه با دانش‌آموزان برطرف کنید. اگر بتوانید نیازهای شخصی خودتان را در برقراری ارتباط با اجتماع بزرگسالان برطرف کنید، بهتر می‌توانید از دنیای کودکانه‌ی کلاس لذت ببرید.

✓ نیاز به یادگیری مادام‌العمر: معلمی حرفه‌ای است که به تلاش مستمر برای کسب دانش و مهارت و تربیت اخلاقی معلم نیاز دارد. برخی از معلمان با شروع کار تدریس، تقریباً یادگیری را کنار می‌گذارند. جهان در حال تغییر از کنار

آن‌ها می‌گذرد و به سرعت ایشان را در وضعیتی قرار می‌دهد که دیگر برای تدریس آماده نیستند. اما معلمان کارآمد تحولات مربوط به معلمی و رشته‌ی خود را دنبال می‌کنند و دائماً مهارت‌های خود را تقویت می‌کنند و مشکلات شخصیتی یا اخلاقی خود را نقد و اصلاح می‌نمایند. معلمان خوب همواره دانش‌آموزان و سالکانی متعهدند.

✓ **تش زیاد:** می‌توان گفت که تدریس شغلی پرتنش است. معلمان مجبورند پاسخ‌گوی طیفی از توقع‌های مداوم شاگردان، والدین و مسئولان اجرایی باشند. علاوه بر آن، معلمان با چالش دائمی حفظ کنترل کلاس روبرو هستند. برای انجام وظایف معلمی خود هیچ محدوده‌ی ساعتی مشخصی ندارند؛ بخش اعظم کار خود را به خانه می‌برند و در نتیجه نمی‌توانند در پایان وقت اداری کار خود را تعطیل کنند. همچنین معلمان از نظر فرصت‌های بازآموزی منظم و مداوم در مضيقه‌اند؛ از آن‌ها انتظار می‌رود که درباره‌ی برنامه‌های تازه‌ی آموزشی و پیشرفت‌های مربوط به تدریس رشته‌های درسی خود روزآمد باقی بمانند؛ ممکن است شاید نظر آن‌ها در نحوه‌ی اداره‌ی مدرسه و تصمیم‌گیری چندان به حساب نیاید؛ موفقیت و شکست شاگردانشان بر روحیه و هیجانات آنان تأثیر می‌گذارد ممکن است در اثر نرسیدن به معیارهای حرفه‌ای مورد نظر خود، تسلیم رنج و ناکامی شوند و سرانجام این که تدریس از بسیاری جهات حرفه‌ای تنهاست و معلم ناگزیر است که از آغاز تا پایان کارش به تنهایی با مشکلات دست و پنجه نرم کند.

✓ **رشد و تکامل خود:** معلم از شاگردانش و نیز در رابطه با آن‌ها، مطالب بسیاری را درباره‌ی خودش، سایر انسان‌ها و معنای زندگی می‌آموزد. هر معلم باتجربه، موارد بسیاری را به یاد می‌آورد که از دانش‌آموزانش آموخته‌است. علاوه بر این، معلم در رابطه با دانش‌آموزان متوجه بسیاری از نقطه ضعف‌هایش می‌شود و انگیزه می‌یابد که برای رفع این مشکلات تلاش کند.

همچنین در کار تدریس امکان زیادی برای تلفیق رشد شخصی و رشد حرفه‌ای وجود دارد. هرگامی که یک معلم در جهت رشد و تکامل خود برمی‌دارد، گامی است به سوی پیشرفت در امر تدریس؛ رشد یافتگی شما به عنوان یک انسان، یابوری کار آمد و مطمئن در انجام وظیفه معلمی‌تان به شمار می‌رود.

۱- در کار معلمی چه محاسن و معایبی برای شخص شما مهم‌تر هستند؟ آن‌ها را برشمارید.

۲- برای شما، کفهی محاسن معلمی چقدر از کفهی معایب آن سنگین‌تر است (یا بالعکس)؟

۳- سعی کنید تصویر مورد علاقه‌ی خود از زندگی ده سال آینده و بیست سال آینده‌تان را مجسم کنید. احتمال اینکه معلم شدن به شما اجازه‌ی رسیدن به این ایده‌آل‌ها را بدهد چقدر است؟

□ معلم‌ها درباره‌ی تجربه‌شان با هم گفتگو می‌کنند:

آن: «پس از یک سال تجربه، آخرش به این نتیجه رسیدم که من برای این کار ساخته نشده‌ام. با عشق و علاقه و هزار جور خواب و خیال آمدم معلم شدم که درس بدهم، اما حالا همه‌ی آن خیالات نقش بر آب شده و عشق و علاقه از میان رفته. معلمی که شغل نیست. قتل نفس تدریجی‌ست؛ مرگ است، مرگی که هر روز آرام آرام سراغ آدم می‌آید.»

کلارا: «آنقدر غمگینم که گریه‌ام می‌گیرد. مأیوسم و این کار دیگر برایم جذبه‌ای ندارد، آخر توقعاتم خیلی زیاد بود. می‌خواستم کارم خوب باشد. می‌خواستم دانش‌آموز را، مدرسه را، همسایه را، دنیا را، همه را تغییر بدهم. چقدر خام بودم! من به این مارهای زنگی روی خوش نشان دادم اما آن‌ها نیشم زدند و حالا مار گزیده هستم.»

دوریس: «خیال می‌کردم بچه‌ها را دوست دارم، علی‌الخصوص بچه‌ی فقیرها را. آرزویم این بود که غرق کار بشوم و هر چقدر می‌توانم کم‌کمشان کنم، محرومیتشان را جبران کنم، به آن‌ها بقبولانم که باهوش هستند، باارزشند. اما برعکس شد، آن‌ها به من قبولانند که من یک آدم احمق و ضعیف هستم.»

ارل: «من هیچ خیال باطلی در سر نداشتم، به همین خاطر هم حالا نومید نیستم. من می دانستم که بچه‌ها بی کفایتند و نظام آموزشی هم فاسد است. هیچ وقت این توقع را نداشتم که تلاش‌های من تغییری ایجاد کند. شما همه‌تان از پا درآمده‌اید، چون می‌خواستید آب اقیانوس را به پیاله‌ی شکسته خالی کنید و سرانجام دیدید که انجام این وظیفه محال است.»

دوریس: «پس چرا معلم شدی؟»

ارل: «معلمی برایم شغل است. آدم اگر کمی بی‌خیال باشد، این‌قدرها هم بد نیست. من ساعت‌های کوتاه تدریس، تعطیلات طولانی، و مزایای این کار را دوست دارم.»

هارولد: «فاصله‌ی بین علم و عمل را نمی‌توان از بین برد. یکی از فیلسوفان قدیم می‌گوید: قدرتی که با محبت پیوند خورده باشد خیلی مؤثر از قدرتی است که مبتنی بر زور باشد. اما ما از زور استفاده می‌کنیم و به تدریج در دل‌ها نفرت پدید می‌آوریم. این آقا مدیر ما می‌فرماید: «تا وقتی که از شما حرف شنوی دارند، اشکال ندارد از شما متنفر باشند.» اما همگی می‌دانیم که دانش‌آموز از معلم مورد نفرتش به این راحتی‌ها درس یاد نمی‌گیرد.»

گریس: «شاید چیز زیادی به بچه‌ها یاد ندادم، اما خیلی چیزها درباره‌ی خودم یاد گرفتم. اصلاً فکرش را هم نمی‌کردم که این قدر محتاج نظم و پاکیزگی و سکوت باشم. آن وقت با بچه‌هایی وحشی و زبان‌نفهم روبرو شدم، بچه‌هایی که انرژی‌شان خیلی بیشتر از من بود. بعد از مدتی، دیگر تحمل داد و فریاد، جنگ و مشاجره، و بد و بیراه‌گویی را نداشتم. ناراحت و پریشان شدم و احساس خواری کردم. دچار اضطراب و وحشت شدم. پاییز دلتنگی بود، زمستانم ناخشنودی، و بهارم نومیدی.»

باب: «شما شاعرید. معلوم است که این نظام خرد و خمیرتان می‌کند. این نظام آموزشی هر چیزی را که محترم و نجیب است می‌کشد. مدارس دولتی جای آدم‌های حساس نیست.»

گریس: «من نمی‌توانستم به رفتار و گفتارشان عادت کنم. یاغی‌گری و خراب‌کاری، هزار جور کثافت‌کاری، و فحش و بد و بیراه‌گویی! برای بعضی از آن‌ها کلمه‌ی «مادر» اصلاً مفهومی ندارد. امسال، بارها و بارها نزدیک بوده از پا دربیایم، بس که با عصبانیت و وحشت می‌جنگیدم. هر روز صبح دعا می‌کردم که «خدایا، خواهش می‌کنم نگذار جلوی بچه‌ها عصبانی بشوم و از کوره دربروم.» می‌جنگیدم که خودم را کنترل کنم و همین کار انرژی‌ام را تلف کرد، احساس و عاطفه را در من خشک کرد، جسمم را ضعیف کرد. تعلیم و تدریس کار آدم‌های قوی‌دل و پرطاقتست، آدم‌هایی که بی‌خیال بی‌خیالند.»

کلارا: «این من نبودم که از عهده‌ی تدریس برنیامدم. تدریس بود که از عهده‌ی من برنیامد. هر روز درس‌ها را حاضر می‌کردم و با شور و شوق آماده بودم که تدریس کنم. اما هر روز اتفاقی می‌افتاد و همه‌ی برنامه‌هایم بهم می‌ریخت. کافی‌ست یک دل‌ق پیدا شود و همه‌ی کلاس را به گند بکشد، کافی‌ست یک متلک بندازند تا درس خراب بشود، آه، من از این بزمچه‌ها متنفرم.»

ایرا: «مشکل تو اینست که آمدی وارد کار تعلیم و تربیت شدی ...»

کلارا (حرف او را قطع می‌کند): «بله، همین‌طور است، درست همین‌طور است.»

ایرا: «... آن‌هم با شوق و ذوق و خیرخواهی میسیونرهای مذهبی و با شتاب و بی‌صبری در رهاندن دیگران. تو بچه‌ها را «از دل و جان دوست داری» و می‌خواهی روح و روان رنج‌دیدشان را نجات بدهی.»

کلارا: «خُب مگر عیبی دارد؟»

ایرا: «تو خودت را کوچک می‌کنی. خیلی راحت آزرده می‌شوی. بچه‌ها غم و دردهای گذشته‌ات را زنده می‌کنند و تو توی بدبختی‌های خودت آب می‌شوی. اولین چیزی که یک معلم لازم دارد توانایی است، قدرت است. با قدرت و توانایی است که می‌توان معلم خوبی شد. اگر ضعیف و خوب باشی، زمینه را برای سادیسم و تهاجم فراهم کرده‌ای.»

ارل: «با نظر تو موافقم. من معلم‌هایی را دیده‌ام که از شان عشق و محبت تراوش می‌کند، اما سبب پدید آمدن تنفر و انزجار می‌شوند.»

دوریس: «یعنی دیگر عشق و محبت به حد کافی خوب نیست؟»

ایرا: «دوست داشتن و ابراز محبت روند پیچیده‌ایست. بچه‌هایی که به طرد شدن عادت کرده‌اند از عشق و محبت می‌ترسند، و نسبت به نزدیکی و صمیمیتی که بر آن‌ها تحمیل شود مظنونند. آن‌ها محتاج معلمی هستند که در فاصله‌ی اطمینان‌بخشی از آن‌ها قرار بگیرد و نزدیکشان نشود.»

باب: «خدا را شکر که لااقل دوره‌ی کوتاهی روان‌شناسی کودک خواندیم. من خودم هم متوجه شده‌ام که معلم‌ها وقتی بیش از حد شور و شوق دارند، شکست می‌خورند. آن‌ها در روابط پر آشوب گیر می‌افتند. اگر دانش‌آموزی شاد نباشد غمگین می‌شوند و اگر دانش‌آموز پیشرفت کند لذت می‌برند. در واقع، خوشبختی و سعادتشان را در تدریس می‌جویند. آن‌ها برای رفع نیازهای شخصی‌شان از دانش‌آموز استفاده می‌کنند. آن‌ها غالباً از احساسات مثبت بیش از اندازه شدید به احساسات منفی بیش از اندازه شدید رو می‌آورند. نتیجتاً دانش‌آموز نمی‌داند تکلیفش چیست و گیج می‌شود.»

هارولد: «هفته‌ی پیش از یک زندان دیدن کردم، وقتی برگشتم رنجیده بودم و مسئولیت دشوارم را حس می‌کردم. مدام به مسئولیت معلمی‌ام فکر می‌کنم، نمی‌توانم فکر نکنم. هر قاتلی قبلاً یک بچه بوده و سال‌هایی را در مدرسه گذرانده، هر دزدی معلم‌هایی داشته که احتمالاً ارزش‌ها و اخلاقیات را به او یاد داده‌اند. هر جنایتکاری به دست معلم‌ها تعلیم و تربیت یافته. هر زندان تصویری فجیع از شکست نظام آموزشی ماست. ما باید دورنمای مسئولیت‌مان را خوب بررسی کنیم.»

دوریس: «من یادم هست که معلم‌ها چگونه دروغ‌گویی را به ما یاد می‌دادند، آن‌ها حقیقت ساده و بی‌شیله‌پيله را قبول نداشتند. اصرار داشتند دروغی گفته شود که هم باور کردنی باشد و هم جالب توجه.»

هارولد: «تعلیم و تربیت موضوعی منتفی محسوب می‌شود، امیدی به توفیق نیست. تا دلت بخواهد راه حل هست اما هرگز کسی از آن‌ها استفاده نخواهد کرد.»

ارل: «پایه و اساس همه‌ی نظام تعلیم و تربیت ما بدگمانی است؛ معلم نسبت به دانش‌آموز بدگمان است؛ مدیر به معلمش اعتماد ندارد؛ ناظر، مدیر را آدم مشکوکی می‌داند؛ و انجمن اولیاء و مربیان هم در برخورد با ناظر احتیاط به خرج می‌دهد. هر رئیسی برای خودش قاعده و قانونی سر هم می‌کند، و با این کار، فضایی بسته پدید می‌آورد و به طور ضمنی می‌فهماند که همه و همه در این نظام، متقلب، نالایق یا وظیفه‌نشناسند.»

دوریس: «همین‌طور می‌شود که دانش‌آموزها آدم‌های زیرکی از آب درمی‌آیند. آن‌ها یاد می‌گیرند که حدس بزنند معلمشان چه خواسته‌ای دارد و بعد خواسته‌اش را برآورده می‌کنند. معلم‌ها هم پیش‌بینی می‌کنند که خواسته‌ی مدیر چیست. مثلاً مدیر مدرسه‌ی من برایش فرق نمی‌کند که من چطور تدریس کنم یا چه جور آدمی باشم. اگر دفتر حضور و غیاب و نمرات منظم باشد و تأخیر پیدا نکند، آقای مدیر خاطرش آسوده و راضی خواهد بود.»

ایرا: «حرف‌های شما آدم را حسابی مأیوس می‌کند. نمی‌دانم چرا میلیون‌ها معلم سال به سال کار تدریستان را ادامه می‌دهند. نمی‌شود صراحتاً گفت که همه‌شان مازوخیستند. آیا در حرفه‌ی ما هیچ خشنودی خاطر نیست؟»

هارولد: «من پی بردم که دانشکده نتوانسته مرا برای حرفه‌ام آماده کند. تعلیم بچه‌ها حداقل حداقل به قدر خلبانی مهارت لازم دارد. در دانشکده به ما گفتند که تدریس مثل پرواز کردن با یک جت است، اما در عوض تراکتوررانی یادمان دادند. پس جای تعجب نیست که هر وقت می‌آیم اوج بگیریم، سقوط می‌کنیم.»

دوریس: «واقعیتش هم همین است. استادهاى من درباره‌ی نیازهای دانش‌آموز، نیازهای پدر و مادر، و نیازهای جامعه صحبت کردند. ولی ای کاش مرا از نیازهای خودم هم آگاه کرده بودند. آن‌ها این باور را در من ایجاد کردند که بچه‌ها

وقتی پا به مدرسه می‌گذارند سخت تشنه‌ی دانشند، و من فقط باید سیرایشان کنم. اما حالا شناختم بیشتر شده. بچه‌ها به مدرسه می‌آیند تا زندگی مرا به لجن بکشند، و موفق هم می‌شوند.»

کلارا: «یعنی هیچ امیدی به تعلیم و تربیت نیست؟»

ارل: «نیست، جان من، نیست. این فکر را از سرت بیرون کن دختر؛ عمرت زیاد می‌شود.»

ایرا: «اگر هیچ امیدی به تعلیم و تربیت نیست، پس امیدی هم به بقای انسانیت نیست. من این جور پوچ‌انگاری را نمی‌توانم قبول کنم. راه حل را می‌توان در خود تعلیم و تربیت پیدا کرد - در تعلیم و تربیت بهتر، در نوعی دیگر از تعلیم و تربیت.»

در این قسمت شما گفتگوی معلمانی تازه کار را دیدید که تجربیات خود را از معلمی بیان می‌کردند. تفاوت‌ها و شباهت‌هایی در صحبت‌های آنان وجود داشت. به نظر شما تفاوت‌ها و شباهت‌های اصلی در گفت و گوی آن‌ها چه بود؟

کدام گفته یا گفته‌ها را شرایط یا نگرانی‌های خودتان می‌دانید؟

پاسخ شما به هر یک از این گفته‌ها چیست؟

□ معلمی: علم، عشق و هنر

هرگاه درباره‌ی تدریس صحبت می‌شود، این سؤال غیر قابل اجتناب پیش می‌آید که «آیا تدریس هنر است یا علم؟» بسیاری از افراد تدریس را هنر می‌دانند و معتقدند که معلمان باید ویژگی‌های شخصیتی، احساسات و ارزش‌هایی داشته باشند که چندان قابل آموختن نیست و بیشتر ذاتی و شخصیتی است. اما برخی دیگر عقیده دارند که معلمی علمی است که می‌توان اصول آن را پس از طی مدارجی کسب کرد و در کلاس درس به مرحله‌ی اجرا گذاشت. عده‌ای دیگر از

مربیان تعلیم و تربیت، نظر سومی ارائه می دهند و معتقدند که معلمی نه صرفاً علم است و نه هنر. بلکه حاصل و ترکیبی از آن دو است. حرفه‌ی پیچیده و دشوار معلمی هم به هنرمندی و هم به دانش نیاز دارد.

معلمی نیز مانند هر کار دیگری نیاز به فراگرفتن دانش، آموختن مهارت و کسب ویژگی‌های اخلاقی دارد.

تعلیم و تربیت در مقام دانش از روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و بسیاری از علوم بهره می‌گیرد تا موجبات تدریس کارآمد را فراهم سازد.

هر یک از ما در مقام معلم، به قدری روان‌شناسی احتیاج داریم تا کودکان را بهتر بشناسیم و بیاموزیم که کودکان چگونه رشد می‌کنند، جهان را چه‌طور می‌بینند، چگونه باید با آن‌ها رفتار کرد و چه شیوه‌هایی برای آموزش به کودکان وجود دارد. همچنین در روانشناسی تربیتی با مهارت‌های لازم معلمی مثل مهارت برقراری ارتباط با دانش‌آموزان آشنا می‌شویم.

به کمک جامعه‌شناسی از زندگی کودکانی با پیشینه‌های فرهنگی متفاوت و طبقه‌های اجتماعی مختلف آگاهی می‌یابیم. و در پرتو شرایط اجتماعی و جامعه‌شناختی کودکان به نیازهای آنان می‌اندیشیم.

همچنین در حیطه‌ی دانش، هر معلمی نیاز دارد که به محتوای درسی که ارائه می‌کند تسلط داشته باشد. مسلماً آگاهی از محتوا، چیزی بیشتر از اطلاعات، واژگان و مفاهیم کلی است. تسلط بر محتوای درسی شامل نظم دادن به مفاهیم، ارتباط دادن آن‌ها با هم، شرح روش‌های تفکر، پرسش و استدلال در آن رشته‌ی درسی، ربط دادن مفاهیم درسی به زندگی، آوردن مثال‌های عینی برای آموزش مفاهیم انتزاعی و می‌شود.

در حوزه‌ی دانش، مهارت‌های مختلفی برای تدریس موفق لازم است. برخی از این مهارت‌ها عبارتند از:

✓ مهارت هدف‌گذاری و برنامه‌ریزی آموزشی: شامل تعیین اهداف اصلی تدریس و برنامه‌ریزی برای رسیدن به

آن اهداف

✓ مهارت‌های برقراری ارتباط: شامل مهارت‌های سخن گفتن، گوش دادن، برقراری ارتباط غیر کلامی با دانش‌آموزان و ...

✓ مهارت‌های اداری کلاس: شامل آموزش قوانین کلاس و روال کارها، گروه‌بندی، نظارت، زمان‌بندی فعالیت‌های کلاسی، چاره‌اندیشی در برابر کج‌رفتاری‌ها و ...

✓ مهارت‌های انگیزشی: شامل راهکارهایی برای ترغیب کودکان به شرکت خودجوش در فعالیت‌های کلاسی

✓ مهارت حل مسئله و تفکر: شامل تصمیم‌گیری درست و به موقع حین برخورد با مشکلات در حرفه‌ی معلمی و در ارتباط با کودکان

تجربه‌ی «الن ماتیز» نشان می‌دهد که چگونه فراگرفتن برخی مهارت‌های ساده‌ی معلمی می‌تواند به ارتقای سطح تدریس بیانجامد:

الن ماتیز مبهوت شده بود. او آموزگار جدیدی بود که سعی داشت نگارش خلاق را به دانش‌آموزان کلاس سوم بیاموزد. ولی اوضاع آنچنان که انتظار داشت پیش نمی‌رفت. دانش‌آموزان او مطالب چندانی ننوشته بودند و آنچه نوشته بودند خیلی خلاق نبود. برای مثال، او اخیراً موضوع انشایی را با عنوان « تعطیلات تابستانی من » تعیین کرده بود و تنها مطلبی که یکی از دانش‌آموزان نوشته بود این بود که « در تعطیلات تابستان یک توپ خریدم و به مسافرت رفتیم و زنبوری مرا نیش زد. » الن با خود فکر کرد که شاید دانش‌آموزان هنوز برای نگارش آمادگی ندارند و قبل از این که تکلیف دیگری تعیین کنم، آن‌ها باید چند ماه روی مهارت‌هایی مثل نحوه‌ی کاربرد کلمات، جمله‌نویسی و ... کار کنند.

خانم «لی»، معلم دیگر همان مدرسه، مانند الن به دانش‌آموزان کلاس سوم نگارش خلاق درس می‌داد. یک روز الن به کلاس خانم لی رفت و از آن‌چه که دید شگفت زده شد. بچه‌ها همه جا مشغول نگارش بودند: روی زمین، به صورت گروهی و پشت میزها. بعضی از آن‌ها با هم گروهی‌هایشان صحبت می‌کردند. خانم لی هم با بچه‌ها به صورت فردی

حرف می‌زد. الن از بالای سر دانش‌آموزان نظری به نوشته‌ها انداخت و دید که یکی از آن‌ها درباره‌ی حیوانات دست آموزش می‌نویسد. دیگری داستانی درباره‌ی اقوام نینجا می‌نویسد و یکی دیگر مشغول نوشتن درباره‌ی یک رؤیاست.

بعد از کلاس، الن خانم لی را ملاقات کرد. او سؤال‌های زیادی داشت: «چه طور باعث شدید که دانش‌آموزانتان این قدر به نوشتن علاقه پیدا کنند؟ چگونه می‌توانید این همه فعالیت را اداره کنید؟ از چه طریقی انشا نوشتن را به بچه‌ها یاد دادید؟»

خانم لی پاسخ داد: «من در چند جلسه‌ی کارگاه آموزشی درباره‌ی تدریس نگارش شرکت کردم. اما بیشتر کارهایی که انجام می‌دهم در واقع کاربرد برخی اصول روانشناسی تربیتی است: به عنوان مثال من از راهبردهای انگیزی استفاده می‌کنم: وقتی امسال آموزش نگارش را آغاز کردم، تعدادی انشای جالب و خنده‌دار را که دانش‌آموزان کلاس‌های دیگر نوشته بودند، برای آن‌ها خواندم. همچنین در ابتدا به دانش‌آموزانم اجازه دادم که درباره‌ی هر چیزی که دوست دارند، بنویسند. من از بچه‌ها خواستم که در گروه‌های کوچک با هم کارکنند. بچه‌ها در این گروه‌ها پیشنویس‌های همدیگر را نقد می‌کردند و در ویرایش کردن به هم کمک می‌کردند تا این‌که سرانجام ویراست‌های نهایی را ارائه می‌دادند. به علاوه من سعی می‌کنم که آنچه را که درباره ارزشیابی، کنترل کلاس و رشد کودک آموخته‌ام در مسایل روزمره‌ی کلاس پیاده کنم...»

سرانجام اجرای دانش و مهارت‌های معلمی، بستری از اخلاق را می‌طلبد. به عنوان مثال فردی که زود از خودش یا دیگران ناامید می‌شود، هرچه قدر هم که دانشمند و ماهر باشد، نمی‌تواند در شغل معلمی دوام بیاورد. همچنین یک معلم کارآمد باید دانش‌آموزانش را دوست داشته باشد و به آن‌ها اهمیت بدهد. تدریس هنرمندانه با ویژگی‌های شخصیتی، ارزش‌ها و با روح معلم آمیخته است. برخی معلمان چنان در کار خود - یعنی پرورش دانش‌آموزان - غرق می‌شوند که به نقاشان، مجسمه‌سازان و موسیقی‌دانان در حال خلق آثار هنری شباهت پیدا می‌کنند.

در شیوه‌ی تدریس نقش علم و هنر را شرح دهید.

جملات ناقص زیر را تکمیل کنید:

الف) وقتی میزان معلومات کنونی خودم را در ارتباط با مطالب علمی چون علوم، ریاضی، زبان‌آموزی، مهارت‌های

زندگی و ... در نظر می‌گیرم، به نظرم می‌رسد که باید

ب) وقتی می‌شنوم که معلمان با تجربه از برخی از مشکلات تدریس مانند کنترل کلاس یا حل اختلاف بین بچه‌ها

صحبت می‌کنند، فکر می‌کنم که

ج) در آماده‌سازی خود برای تدریس من تصمیم دارم که

□ معلم خوب، معلم بد:

با در نظر گرفتن آنچه گفته‌شد، لحظه‌ای تأمل کنید و درباره‌ی تصویری که از معلم‌های سابق خود داشته‌اید، بیندیشید.

فکر می‌کنید مهم‌ترین کارکردهای یک معلم برای دانش‌آموزانش چیست؟ در جدول‌های ۱ و ۲ مشخصات بهترین و

بدترین معلم‌ها، بنا به دیدگاه هزار دانش‌آموز ۱۳ تا ۱۷ ساله‌ی آمریکایی، ذکر شده است. در این جدول‌ها تأمل کنید.

هرچند که این اظهار نظرها تا حدودی برگرفته از فرهنگ و انتظارات جامعه‌ی آماری ذکر شده است، اما می‌تواند به

اصلاح دیدگاه ما درباره‌ی ویژگی‌های یک معلم خوب یاری رساند.

جدول ۱: مشخصات بهترین معلم‌ها از دیدگاه دانش‌آموزان

مشخصات	درصد آرا
✓ شوخ طبع‌اند.	۷۹/۲

۷۳/۲	✓ کلاس را جالب می‌کنند.
۷۰/۱	✓ دانش مربوط به درس خود را دارند.
۶۶/۲	✓ درس را خوب توضیح می‌دهند.
۶۵/۸	✓ برای کمک به دانش‌آموزان وقت صرف می‌کنند.
۶۱/۸	✓ در مورد دانش‌آموزان منصف هستند.
۵۴/۴	✓ با دانش‌آموزان مانند افراد عاقل رفتار می‌کنند.
۵۴/۲	✓ رابطه‌ی خوبی با دانش‌آموزان دارند.
۵۱/۹	✓ ملاحظه‌ی احساسات دانش‌آموزان را می‌کنند.
۴۶/۶	✓ بین دانش‌آموزان تبعیض قائل نمی‌شوند.

جدول ۲: مشخصات بدترین معلم‌ها از دیدگاه دانش‌آموزان

درصد آرا	مشخصات
۷۹/۶	✓ کلاسی کسل‌کننده دارند.
۶۳/۲	✓ درس را خوب توضیح نمی‌دهند.
۵۲/۷	✓ بین دانش‌آموزان تبعیض قائل می‌شوند.
۴۹/۸	✓ به تدریس علاقمند نیستند.

۴۹/۱	✓ از دانش‌آموزان انتظار زیادی دارند.
۴۶/۲	✓ با دانش‌آموز رابطه برقرار نمی‌کنند.
۴۴/۲	✓ تکلیف زیادی می‌دهند.
۴۰/۶	✓ زیادی جدی‌اند.
۴۰/۵	✓ به دانش‌آموز توجه/کمک فردی نمی‌کنند.
۳۹/۹	✓ نمی‌توانند شرایط را کنترل کنند.

همان‌طور که دیدید دانش‌آموزان شوخ طبع بودن، جالب بودن کلاس و تسلط معلم بر محتوای درس را در صدر فهرست خصوصیات بهترین معلم‌هایشان آورده‌اند و در برشمردن مشخصات بدترین معلم‌هایشان، بیش از همه به داشتن کلاس کسالت‌آور، توضیح ناواضح مطالب و تبعیض قائل شدن اشاره کرده‌اند.

اما از دیدگاه معلمان یک معلم کارآمد، ویژگی‌های زیر را دارد:

- ✓ به رفتارهای نادرست دانش‌آموزان توجه می‌کند و در اصلاح رفتار آن‌ها می‌کوشد.
- (با استفاده از انگیزش، ایجاد ارتباط مناسب، استفاده‌ی مناسب از شیوه‌های تغییر رفتار، کنترل کلاس، تشویق و ... و یادداشت کردن موارد ضروری برای بررسی و یا ارجاع به مشاور)
- ✓ به نظم و انضباط در کلاس و در کار و اندیشه‌ی دانش‌آموزان و خودش توجه کافی دارد.
- ✓ برای دانش‌آموزان، در راستای رسیدن به اهداف آموزشی معین، فعالیت‌ها و تکالیفی جالب و مفید، تعیین می‌کند.
- ✓ نظامی از قواعد و روش‌ها را، که به دانش‌آموز امکان بدهد فعالیت‌های آموزشی را با کمترین راهنمایی یا وابستگی انجام دهد، به کار می‌گیرد و آموزش می‌دهد.

- ✓ برای بهینه‌سازی و مؤثر ساختن زمان در فرآیندهای تدریس، برنامه‌ریزی و تلاش می‌کند.
- ✓ به شیوه‌های مناسب و گوناگون به دانش‌آموزان نشان می‌دهد که به آن‌ها علاقه‌مند است، آن‌ها را می‌پذیرد و برایشان اهمیت قایل می‌شود.
- ✓ با توجه به اهداف مشخص آموزشی، روش‌ها و ابزار مختلف آموزش را در تناسب با آمادگی، انگیزه‌ها، و نیازهای یادگیری دانش‌آموزان انتخاب می‌کند و به‌کار می‌گیرد.
- ✓ انواع مختلف پرسش‌ها (محدود و گسترده، سخت و آسان و ...) را، با مقدمه‌چینی مناسب و مدیریت مناسب بحث، در کلاس مطرح کند و دانش‌آموزان متعددی را در بحث مشارکت می‌دهد.
- ✓ گذر از یک موضوع به موضوع دیگر یا از فعالیتی به فعالیت دیگر در کلاس را به نحوی نرم، معقول و با ایجاد انگیزه انجام می‌دهد.
- ✓ برای ادامه یافتن بحث در کلاس از طرح پرسش، بیان پرسش به صورتی دیگر، راهنمایی یا پرسیدن سؤالی دیگر نیز استفاده می‌کند.
- ✓ روش‌های مختلف و مناسب را برای انگیزش و نیز تشویق و تحسین دانش‌آموزان مختلف (هم آن‌هایی که کارهایی برجسته و مهم انجام می‌دهند و هم کسانی که کاری کوچک کرده‌اند) به‌کار می‌گیرد.
- ✓ فعالیت‌های خودانگیخته و مناسب دانش‌آموزان، مثل پرسش کردن یا اظهارنظر، را زمینه‌سازی می‌کند، پذیرا هست، تشویق می‌نماید و از آن در جهت نیل به اهداف آموزشی استفاده می‌کند.
- ✓ به نیت‌ها، احساس‌ها و تجربه‌های دانش‌آموزان توجه کافی دارد و به آن‌ها پاسخ مناسب می‌دهد.

اینک به ۵ خصوصیت بهترین معلم‌ها و بدترین معلمانی که دیده‌اید فکر کنید. سپس این ویژگی‌ها را به همراه یکی دو مثال از کارهایی که مبین این خصوصیت‌ها باشد، بنویسید.

پنج ویژگی بهترین معلمان که دیده‌ام:	مثال
.....-۱
.....-۲
.....-۳
.....-۴
.....-۵
پنج ویژگی بدترین معلمان که دیده‌ام:	مثال
.....-۱
.....-۲
.....-۳
.....-۴
.....-۵

□ دانش آموزان معلمانشان را به یاد می‌آورند

در زیر خاطرات چند کودک از بهترین و بدترین معلمانشان آورده شده است:

✓ «معلمان وقت صرف می‌کرد تا ما را بشناسد»

معلم محبوب من، آقای دانیل، فراموش نشدنی‌ترین شخصیت بود. او وقت صرف می‌کرد تا ما را بشناسد. او تشویقمان می‌کرد تا درباره‌ی زندگی مان صحبت کنیم، درباره‌ی خانه و خانواده‌مان، آرزوهایمان، ترس‌هایمان، یأس‌هایمان. در

مدتی کوتاه، او مرا بهتر از والدینم شناخت. او به حرف‌هایمان گوش می‌کرد، و ما هم چیزی داشتیم که با او در میان بگذاریم. به چیزی که باید انجام می‌شد اشاره می‌کرد و آماده گوشه‌ای می‌ایستاد تا کمک کند.

✓ «تحقیر مختصر و فشرده»

تا زنده‌ام از معلم انگلیسی‌مان متنفر خواهم بود. او مثل یک مار زنگی همیشه زهر تازه‌ای در کام داشت. همیشه‌ی خدا به ما می‌گفت که در ذهنش تصویری از یک دانش‌آموز کامل دارد. ما در مقایسه با این دانش‌آموز تخیلی او مایه‌ی ناامیدی و محنت بودیم. ما بی‌سوادهای جاهلی بودیم که وقتِ معلم و بیت‌المال را حرام می‌کردیم. زخم زبان‌های او احترامی را که ما نسبت به خودمان داشتیم از بیخ و بن نابود می‌کرد و آتش نفرت‌مان را شعله‌ور می‌ساخت. سرانجام وقتی در بستر بیماری افتاد، کلّ کلاس جشن گرفتند و خدا را شکر کردند.

✓ «حقیقت اصلی»

ما خوشبخت‌ترین کلاس در مدرسه بودیم. معلمی داشتیم که از حقیقت اصلی تعلیم و تربیت آگاه بود: «نفرت از خود مخرب است، عزّت نفس نجات دهنده است.» این اصل در تمام تلاش‌هایی که او به خاطر ما انجام می‌داد سرمشقش بود.

✓ «وقتی معلم دانش‌آموز را باور دارد»

یکی از معلم‌هایم را هیچ وقت فراموش نخواهم کرد، او کمکم کرد تا نظری را که نسبت به خودم و نسبت به دنیا داشتم تغییر بدهم. قبل از این که با او آشنا بشوم، تصور خوفناک و نفرت‌آلودی از بزرگ‌ترها داشتم. من اصلاً پدر نداشتم و مادرم کار می‌کرد. پدر بزرگم بدخلق بود و مادر بزرگم عصبانی. او بحث می‌کرد و متهم می‌کرد، پدر بزرگم هم قلدری می‌کرد و ملامت. اولین معلم من زنی بدجنس بود، نسخه‌ی بدل مادر بزرگم. این هم اوقات تلخی راه می‌انداخت و تنبیه

می‌کرد. معلم‌های دیگرم بی‌خیال بودند. همین‌که ساکت بودم، شکایتی نداشتند. اگر می‌افتادم و می‌مردم، ککشان هم نمی‌گزید. اصلاً کاری به کارم نداشتند.

آن‌وقت با آقای بنجامین آشنا شدم، معلم کلاس ششم من. او با بقیه فرق داشت. از جمع ما لذت می‌برد. وقتی او بود، ما احساس می‌کردیم آدم‌های مهمی هستیم؛ اندیشه‌هایی که در سر داشتیم، تغییر ایجاد می‌کرد. او باورمان داشت و ما را راهنمایی می‌کرد، او به غرور و تخیل ما متوسل می‌شد. او به ما اطمینان خاطر می‌داد و می‌گفت: «دنیا به استعداداهای شما نیاز دارد. در دنیا رنج هست و بیماری و محله‌های فقیرنشین. شما می‌توانید حامی برادرتان باشید یا قاتل او. شما می‌توانید دنیا را به جهنم تبدیل کنید یا عامل یاری باشید. شما عامل رنج یا عامل آسایش یکدیگرید. در هر موقعیت، شما می‌توانید بخشی از راه حل باشید، یا بخشی از مسئله.» حرف‌های او هنوز در دل من مطابق واقع منعکس می‌شود و بر زندگانی من در جهت بهتر شدن تأثیر می‌گذارد.

✓ «روشی برای بی‌فرجام گذاشتن بحث»

معلم تاریخ ما به استدلال اعتقاد داشت و جان ما را به لب می‌رساند. بی‌خود و بی‌جهت انرژی صرف می‌کرد تا به ما بقبولاند که اشتباه می‌کنیم و نمی‌فهمیم. خُب، ما هم با حرف‌های تند و تیز متقابلاً جواب می‌دادیم. او به گمان خودش معلمی آزادی‌خواه بود؛ اما در اصل، کلاسمان را تبدیل به یک انجمن دعوا و مشاجره کرد. ما زیاد چیز یاد نگرفتیم، فقط آزار دادن و بحث کردن یادمان داد. وقتی او فرایند دموکراتیک خودش را جشن می‌گرفت و با شکوه تمام آن را اجرا می‌کرد، ما یاد می‌گرفتیم که چطور باید رسیدن به نتیجه‌ی بحث را به تعویق انداخت.

✓ «یواش عجله کن»

«خانم سالیوان برخلاف معلم‌های دیگر تمرکزش بر این بود که زمان حال را دلپذیر سازد. به ندرت ما را به شتاب می‌انداخت. به ایهام می‌گفت: «یواش عجله کن.» او نه فقط به تکالیف خانگی ما علاقه نشان می‌داد، بلکه به روابط

خانوادگی مان هم علاقه‌مند بود. از این‌که در جریان کارهای ما باشد هراسی نداشت. او می‌دانست که والدین چه جور باعث ناامیدی می‌شوند.»

✓ «خرمنی از نفرت»

آقای چ، معلم بهداشت ما، وظیفه‌ی خودش می‌دید که طرز فکر و احساسمان را بی‌اهمیت جلوه دهد. آقای چ، سخت تلاش می‌کرد تا به ما ثابت کند که آدم‌های بی‌لیاقتی هستیم. معلم تیزبینی بود و تمام خطاهایمان را می‌دید. با صدایی سرد و خشک به ما می‌گفت که چه کم داریم. او معایمان را حفظ بود: ما هوش، آداب، صفات اخلاقی، و سخاوت کم داشتیم. ما خنگ و فاسد بودیم و دردمان را درمانی نبود.

ما در کلاس او، معنا و مفهوم تمسخر را دریافتیم، گوشی برای شنیدن اراجیف و چشمی برای دیدن چیزهای مضحک پیدا کردیم. علاوه بر آن، یاد گرفتیم که در برابر حملات افراد بالغ از خودمان دفاع کنیم.

✓ «انگار ما را جادو می‌کرد»

«معلم تاریخمان انگار ما را جادو می‌کرد. در کلاس‌هایش از مغزمان دود بلند می‌شد. طوری از این کلاس‌ها درمی‌آمدیم که انگار از یک رؤیا بیرون آمده‌ایم. او شور و شوق ما را برای ماجراهای عجیب و غریب درک می‌کرد و ما را به هزارتویی از افسانه‌ها و اسطوره‌ها و اسرار ازلی و ابدی هدایت می‌کرد. هر دوره تاریخی به طور زنده و ملموس دوباره ظاهر می‌شد. درسی از او بر ذهنم نقش بسته و باقی است: حقیقت تاریخی هرگز حقیقت نهایی نیست. این حقیقت کشف می‌شود، فراموش می‌شود، و بایستی همواره از نو کشف شود.»

✓ «زبان طلایی»

آقای کینگ معلم محبوب ما بود، و ما کلاس محبوب او بودیم. در حضور او، ما سلیس و روان صحبت می‌کردیم. هیچ کس در کلاس او لکنت زبان پیدا نمی‌کرد. افکارمان را با شهامت بیان می‌کردیم. بعضی از معلم‌ها باعث می‌شدند که

ما موقع آشکار ساختن اندیشه‌مان احساس گناه و شرارت بکنیم، اما آقای کینگ چنین نبود. مهربانی چشمانش به ما اطمینان خاطر می‌داد و ترس و هراسمان را زایل می‌کرد. او لحظه‌های درخشانی را برایمان مهیا کرد که من هنوز در گنجینه‌ی سینه‌ام نگاهشان داشته‌ام.

✓ «احساس می‌کردیم دنیا خانه‌ی خود ماست»

آقای جاکوبس توی دلمان جا داشت، چون طوری با ما رفتار می‌کرد انگار ما در همان موقع چیزی هستیم که فقط می‌توانستیم امید بودنش را داشته باشیم. ما به واسطه‌ی نگاه او خودمان را توانا و شایسته و در راه رسیدن به سرنوشتی نیک می‌دانستیم. او راهبر خواسته‌های دلمان بود و این اعتقاد را در ما ایجاد می‌کرد که می‌توانیم سرنوشتمان را با حرارتِ امیدها و اعمالمان شکل ببخشیم؛ این اعتقاد که حوادث نباید شکل‌دهنده‌ی زندگانی ما باشد؛ این اعتقاد که خوشبختی و سعادت ما وابسته به وقایع اتفاقی نیست. آقای جاکوبس ما را با خودمان آشنا کرد. ما دانستیم که کیستیم و چه می‌خواهیم باشیم. دیگر با خودمان غریبه نبودیم، احساس می‌کردیم دنیا خانه‌ی خود ماست.

از نظر شما مهم‌ترین ده ویژگی خوب و ده ویژگی بد برای یک معلم در کار معلمی اش کدامند؟

سه ویژگی شخصیتی مفید و سه ویژگی شخصیتی مخرب خود را در مقام معلم نام ببرید. توضیح دهید که هرکدام از این

ویژگی‌ها چگونه بر تربیت بچه‌ها تأثیر می‌گذارند؟

□ نقش‌های متعدد معلم:

در این جا به برخی از نقش‌های متعدد معلم اشاره می‌کنیم:

✓ **معلم به عنوان کارشناس آموزشی:** معلمان باید در مورد مواد و موضوعات آموزشی و همچنین در مورد شیوه‌های تدریس آن‌ها تصمیم‌گیری کنند. این تصمیمات بر پایه‌ی عواملی چون مواد آموزشی، توانایی‌ها، نیازهای دانش‌آموزان و اهداف آموزشی اتخاذ می‌شود. در طول هفته معلم باید به چندین سؤال در زمینه‌ی آموزش شاگردانش پاسخ دهد: «چه روشی برای آموزش مفهوم عدد به کودکان پیش دبستانی بهتر است؟»، «چگونه می‌توان به یک کودک سال اول ابتدایی که هنوز مهارت کافی در نوشتن پیدا نکرده است، نوشتن خلاق یاد داد؟» و ...

✓ **معلم به عنوان یک فرد برانگیزاننده:** بسیاری از اعمال معلم، در انگیزش دانش‌آموزان و ارتقاء دادن سطح فکر آنان مؤثر است. برای مثال ممکن است نحوه‌ی نمره دادن یا امتحان کردن او باعث دلگرمی یا دلسردی دانش‌آموزان شود. همچنین هر تکلیفی که معلم تعیین می‌کند، می‌تواند به عنوان عامل برانگیزاننده یا دلسرد کننده عمل کند.

✓ **معلم به عنوان مدیر کلاس:** پژوهش‌ها نشان می‌دهد که بسیاری از معلمان دوره‌ی ابتدایی، فقط ۲۰ تا ۳۰ درصد اوقات خود را صرف تدریس کلامی می‌کنند و بخش عمده‌ای از وقت آن‌ها صرف مدیریت کلاس می‌شود. مدیریت کلاس شامل تمام تصمیم‌گیری‌ها و اعمالی است که برای نظم دادن به کلاس لازم است. این کارها عبارتند از: سرپرستی فعالیت‌های کلاسی، تکمیل فرم‌ها، ملاقات با والدین دانش‌آموزان، آماده کردن آزمون‌ها و نگهداری پرونده‌ها و تمام مواردی که بر انضباط در کلاس درس تأثیر می‌گذارند.

✓ **معلم به عنوان رهبر:** معلم خوب باید رهبر خوبی باشد. او باید از قدرت خود برای رشد دادن توانایی‌های فردی دانش‌آموزان استفاده کند. از معلم به عنوان رهبر انتظار می‌رود که داور و کاردان خوب، کاهش دهنده‌ی اضطراب، ایجاد کننده‌ی هدف برای احساسات دوستانه و حتی جانشینی مناسب برای والدین در مدرسه باشد.

✓ **معلم به عنوان مشاور:** نمی‌توان از معلمان انتظار داشت که مانند مشاور راهنما عمل کنند. ولی قطعاً هر معلمی باید نسبت به رفتارهای انسانی مشاهده‌گری حساس باشد. همچنین زمانی که احساسات دانش‌آموزان مانعی برای

یادگیری آن‌هاست، یک معلم باید پاسخی اساسی و کارساز بدهد. هر معلم باید بداند که چه وقت یک دانش‌آموز به مراجعه به متخصص بهداشت روانی نیاز دارد.

✓ معلم به عنوان مهندس محیط: فضای کلاس می‌تواند عامل مؤثری برای کمک به یادگیری باشد و یا مانعی در راه آن به شمار آید. معلم می‌تواند تغییراتی جزئی یا کلی در فضای کلاس به وجود آورد، تغییراتی مانند: نصب پوستر، تغییر نحوه‌ی نشستن دانش‌آموزان، قفسه‌بندی روی دیوارها و ...

✓ معلم به عنوان الگو: رفتار و زندگی هر معلم الگویی برای دانش‌آموزان است. «خوبی تدریس این است که دانش‌آموزان شما را تماشا می‌کنند و بدی تدریس این است که دانش‌آموزان شما را تماشا می‌کنند.»

□ مروری بر وظایف معلم کودکان:

اینک سعی کنید به جزئیات وظایفی که در تدریس برای کودکان بر عهده دارید بیندیشید:

۱- وقتی خود را به عنوان معلم مجسم می‌کنید، عمدتاً خود را در حال انجام چه کارهایی می‌بینید؟ فهرستی از این کارها تهیه کنید.

۲- پس از تهیه‌ی فهرست، نگاهی به جدول ۳ بیاندازید. در این جدول بسیاری از وظایفی را که معلمین کودکان بر عهده دارند، برشمرده‌ایم. فهرست خودتان را با جدول مقایسه کنید و تفاوت‌ها را مشخص نمایید. (طبیعتاً ممکن است که برخی از مواردی که در جدول آمده‌است جزء وظایف شما در یک مرکز آموزشی خاص نباشد.)

۳- اینک فهرست خودتان را در کنار موارد جدول بگذارید و برای هر یک از وظایف به این صورت نمره دهید:

++ واقعاً از انجام آن کار لذت می‌برید.

+ راحت انجامش می‌دهید.

O در انجام دادن آن تردید دارید.

- از انجام آن اکراه دارید.

- - انجامش شما را اذیت می‌کند.

پس از تعیین امتیازات خودتان برای هر یک از وظایف، تصور کلی شما راجع به حرفه‌ی معلمی کودکان چیست؟

اگر قرار باشد که مرتباً به انجام این وظایف پردازید، آیا انجام آن‌ها برای شما ارضا کننده خواهد بود؟

جدول ۳: برخی از وظایف معلمین کودکان

وظایف	نمره‌ی شما
برنامه‌ریزی آموزشی برای روزها و هفته‌های آینده (اهداف، تهیه‌ی طرح درس‌ها و فعالیت‌ها، تقسیم‌بندی زمان و...)	
حضور و غیاب دانش‌آموزان و نگهداری پیشینه‌ی دقیق حضور و غیاب تمام کودکان	
آماده‌کردن مواد لازم برای فعالیت‌های دانش‌آموزان (رنگ‌ها، خمیر، کاغذ رنگی و...)	
آماده‌کردن و انتخاب تجهیزات و وسایل کمک آموزشی برای استفاده‌ی دانش‌آموزان (آوردن اسباب بازی‌های کمک آموزشی، پوسترها، کاربرگ‌ها و... از انبار و در اختیار دانش‌آموزان قرار دادن).	
جمع‌آوری مواد خردهریز از خانه و اجتماع برای افزودن به وسایل آموزشی که از فروشگاه‌ها تهیه شده‌است.	
کنش متقابل با کودکان (گوش دادن، پرسیدن سؤالات، شرح دادن، راهنمایی کردن، مطرح کردن تجربیات شخصی و...) به صورت فردی یا گروهی	
پذیرش یا رد درخواست‌های کودکان	

	تعیین قوانین کلاسی، پاداش‌ها و پیامدها
	اجرای قوانین و تشویق و تنبیه مناسب
	انتقال کودکان از یک مکان به مکان دیگر یا تغییر نوع بازی
	تذکر دادن و وساطت کردن در دعواهای کودکان
	ملاحظه‌ی رفتار کودکان و نگهداری پیشینه‌ی رفتار و پیشرفت کودکان
	اداره‌کردن فعالیت‌های گروهی دانش‌آموزان (برنامه‌ریزی، تعیین اهداف، انتخاب مواد و فعالیت‌ها، مشغول کردن کودکان، ارزیابی و ...)
	اداره‌کردن درس‌های گروهی (برنامه‌ریزی، تعیین اهداف، انتخاب مواد و فعالیت‌ها، مشغول کردن کودکان، ارزیابی و ...)
	اداره کردن فعالیت‌های موسیقی (شعر خواندن، سرود خواندن، گوش دادن به آهنگ‌ها، یاد دادن شعرها و ...)
	درگیر کردن کودکان در فعالیت‌های ریاضی
	در گیر کردن کودکان در فعالیت‌ها یا دروسی که سخن گفتن و خواندن را رشد می‌دهد
	نظارت و اداره‌ی فعالیت‌های حرکتی و ورزشی
	درگیر کردن کودکان در فعالیت‌های علوم (مشاهده، استنتاج، تجربه کردن و .. با مواد گوناگون)
	در گیر کردن و اداره‌ی فعالیت‌های هنری دانش‌آموزان (نقاشی، کاردستی، نمایش خلاق و ...)
	ارزیابی فعالیت‌های کودکان (و در صورت لزوم پر کردن فرم‌های ارزیابی) و ارائه‌ی بازخورد به کودکان

نوشتن (راهنمایی ها، اطلاعاتیه ها، یادآوری ها، یادداشت ها و ...) روی کاغذ، تخته سیاه، یا روی پوستر و تابلوی اعلانات
نصب کارهای انجام شده ی کودکان روی دیوارها و تابلوی اعلانات
مراقبت یا نظارت بر مراقبت از حیوانات و گیاهان کلاسی
آموزش فردی به کودکان در مواقع لزوم و مشغول نگه داشتن سایر کودکان هنگام کار با یک کودک یا یک گروه کوچک
ترتیب دادن و اداره ی اردوها و بازدیدها
نظارت بر توالی رفتن کودکان
پذیرایی و نظارت بر تغذیه ی روزانه
کمک به کودکان در پوشیدن لباس (بستن زیپ، بند کفش، چکمه، شلوار و ...)
کمک به کودکان بیمار یا مجروح (وقتی استفراغ می کنند، گریه می کنند، خواب آلود هستند، خونریزی دارند و ...) تا زمانی که والدین یا کادر پزشکی در دسترس قرار گیرند.
حفظ نظم فضای کلاس (قرار دادن وسایل و مواد آموزشی سر جای خود پس از استفاده)
طراحی فضای کلاس و به وجود آوردن و نگهداری مکان هایی برای انجام فعالیت های خاص (کاشتن گیاهان، مشاهده ی رشد آن ها، نقاشی، قصه گویی و ...)
ارتباط داشتن با والدین از طریق برگزاری جلسات، ملاقات های خانگی، یادداشت ها و ...
همکاری با سایر معلمان و شرکت در جلسات معلمان جهت اتخاذ تصمیمات مشترک و هماهنگ کردن فعالیت ها

شرکت در کلاس‌های ضمن خدمت و مطالعه برای ارتقای دانش و مهارت‌های معلمی	
بحث کردن و یا دفاع از اعمال آموزشی خود در ارتباط با کادر مدیریت و معلمان همکار	

□ در ارتباط با کودکان چه احساسی دارید؟

چنانچه تاکنون تجربه‌ی کار با کودکان را داشته‌اید، به سؤالات زیر پاسخ دهید. در غیر این صورت پاسخگویی به این سؤالات را به زمانی موکول کنید که عملاً با کودکان ارتباط داشته باشید. توجه کنید که در این پرسش‌ها از شما خواسته نشده که بگویید کارها به خوبی پیش رفته‌اند یا نه، بلکه پرسش‌ها از واکنش‌ها و احساسات شما جویا می‌شوند.

وقتی مسئولیت کودکان را بر عهده دارید، آیا احساس می‌کنید که زمان نسبتاً سریع و لذت‌بخش می‌گذرد یا دوست دارید هرچه زودتر انجام آن مسئولیت خاتمه یابد؟

وقتی مسئولیت کودکان را بر عهده دارید، آیا سعی می‌کنید که رفتار و عکس‌العمل‌های آنان را در شرایط یا محیط‌های مختلف پیش‌بینی کنید؟ یا این‌که منتظر بروز اتفاقات می‌مانید و بنابه موقعیت واکنش نشان می‌دهید؟

وقتی با کودکان هستید، آیا به آنان کمک می‌کنید؟ با آن‌ها جدی صحبت می‌کنید؟ در مواقع لزوم به آن‌ها اطلاعات و آگاهی‌های لازم را می‌دهید؟ یا اغلب اوقات در حال بازی کردن و گپ زدن یا یکی به دو کردن با کودکان هستید؟

وقتی با کودکان هستید، آیا آهنگ صدا و حالات صورت و بدن شما همان گونه هست که وقتی با همسالانتان هستید یا متفاوت است؟ از چه نظر و در چه شرایطی این رفتارها باید متفاوت باشند و از چه نظر و در چه شرایطی شبیه؟

آیا از اعمال محدودیت بر رفتار کودکان، هر زمان که لازم باشد، احساس راحتی می‌کنید؟ آیا می‌توانید قاطعانه به کودکان «نه» بگویید؟

وقتی کودکان شما را نادیده می‌انگارند یا به گونه‌ای خصومت‌آمیز با شما رفتار می‌کنند، الف) چه احساسی به شما دست می‌دهد؟ ب) چه احساسی نسبت به کودک پیدا می‌کنید؟ ج) چه طور رفتار می‌کنید؟

وقتی با گروهی از کودکان هستید، آیا با هر کودک متناسب با ویژگی‌های فردی او رفتار می‌کنید، یا احساس می‌کنید که نسبت به همه‌ی کودکان رفتار یکسانی دارید؟ یا بین آن‌ها تبعیضی بی‌دلیل قایل می‌شوید؟

پس از پاسخ دادن به پرسش‌های بالا خوب است که به نکات زیر توجه کنید:

✓ اگر از بودن در کنار بچه‌ها احساس ناراحتی می‌کنید و پس از پایان مسئولیتتان آرامش می‌یابید، یقیناً از معلمی لذت نخواهید برد.

✓ پیش‌بینی و برنامه‌ریزی قبلی برای تدریس حیاتی است. یک معلم باید موقعیت‌های پر تکرار را بشناسد، رفتار و عکس‌العمل‌های کودکان را پیش‌بینی کند و برای این مواقع و عکس‌العمل‌ها برنامه‌ی قبلی داشته باشد. همچنین معلم باید وسایل و امکانات مورد نیاز برای تدریس را از پیش تهیه کند. معلم باید واکنش‌های مختلف دانش‌آموزان به تدریسش را بسنجد و سناریوهای مختلف را در ذهن خود تجسم کند و برای هر سناریو پاسخ داشته باشد. کسی که اسلوب ترجیحی او واکنش خود به خود است، بهتر است که به شغلی غیر از معلمی فکر کند.

✓ اگر رفتار کنونی شما با کودکان، فقط شامل فعالیت‌هایی نظیر نگهداشتن، بغل کردن، نوازش کردن، بازی کردن یا ریاست کردن است، بهتر است که خود را بیشتر بیازمایید. شما باید مطمئن شوید که آیا می‌توانید یک رابطه‌ی آموزشی با کودک برقرار کنید یا نه. سعی کنید که بسنجید که چقدر می‌توانید دیدگاه‌های کودکان را دریابید و دانش و مهارت و اخلاقی مناسب را به آن‌ها آموزش دهید.

✓ اگر رفتار شما با کودکان با رفتار عادی شما بسیار متفاوت است، باید از خود بپرسید که «آیا قبول نقش معلمی برای شما توأم با ناراحتی نخواهد بود؟». درست است که همیشه معلم بودن به مقداری ایفای نقش نیاز دارد. اما این رفتارهای ایفای نقش نباید خیلی مصنوعی باشند و نیز نباید راحتی شما را سلب کنند.

✓ اگر به راحتی نمی‌توانید به کودکان «نه» بگویید یا از اعمال محدودیت بر آن‌ها اکراه دارید، احتمالاً با پذیرش مسئولیت معلمی متحمل دشواری زیادی خواهید شد. هرچندکه اعمال مقررات و محدودیت‌های بیش از اندازه، نتایج نامطلوبی را از نظر رشد و آموزش به بار خواهد آورد، لیکن فقدان مقررات و محدودیت‌ها هم تأثیراتی مخرب خواهد داشت.

✓ اگر دوست دارید که معلم کودکان شوید، به خاطر این‌که آن‌ها مهربان و دوست داشتنی هستند (بدین معنی که خودتان به این امر احتیاج دارید)، مطمئناً در معلمی سرخورده خواهید شد. همان‌طور که کودکان در بیان احساسات گرمشان روراست هستند، در بیان بی‌علاقگی و ابراز خصومت هم روراست هستند. شما خواهید دید که کودکان در کنار مقدار زیادی احساس علاقه و تأیید که به شما ابراز می‌کنند، در موقعیت‌های مختلف، احساساتی نه چندان مثبت هم نسبت به شما بروز می‌دهند.

✓ فقط شخصی که ثبات عاطفی دارد و در خارج از کلاس از گرمی و محبت سایرین بهره‌مند می‌شود و دارای تعادل روانی است، می‌تواند به مراقبت از کودکانی که به طور طبیعی بین شادی و خصومت در نوسان هستند، ادامه دهد. مهم است که معلم وابستگی چندانی به عواطف مثبت کودکان نداشته باشد تا خصومت کودکان را به عنوان توهین یا زیانی شخصی تلقی نکند و در نتیجه کودک را طرد نکند. کودک برای تشریح آنچه که باعث بروز احساسات خصومت آمیز در وی شده‌است، به کمک یک بزرگسال ثابت قدم نیاز دارد.

✓ اگر در این مقطع آگاهی کمی نسبت به تفاوت‌های میان کودکان - حتی کودکان هم سن - دارید، قبل از اتخاذ تصمیم برای انتخاب شغل معلمی، بهتر است که دانش و تجربه‌ی بیشتری کسب کنید. یک معلم خوب در آموزش علاوه بر شباهت‌ها به تفاوت‌های کودکان نیز توجه می‌کند.

□ نکات پایانی:

- ✓ تدریس به برنامه‌ریزی قبلی و مسئولیت‌پذیری احتیاج دارد. در تدریس نمی‌توان گفت: «اگر شد که شد و اگر نشد هم نشد.»
- ✓ به عنوان معلم سعی کنید که خودتان باشید. بچه‌ها، و وجدان شما، می‌توانند شخصیت‌های قلبی را تشخیص دهند. معلم خوب بودن نمایش نیست.
- ✓ معلم به جسمی سالم نیاز دارد. معلمی شغلی است که توان جسمانی زیادی می‌طلبد. دانش‌آموزان هم نیاز دارند که معلمشان را پرانرژی و سرحال ببینند.
- ✓ انتظار نداشته باشید که فوراً از شما قدردانی شود. بیشتر افراد، ده سال بعد از فارغ‌التحصیلی خود می‌فهمند که چه معلمان خوبی داشته‌اند.
- ✓ بیشتر بچه‌ها در ابتدا عاشق مدرسه هستند. اما بسیاری از آن‌ها در پایان از مدرسه بدشان می‌آید. مدرسه و معلمان در این میان چه کار کرده‌اند؟ درباره‌ی آن بیندیشید.
- ✓ به یاد داشته باشید که هر چیزی که می‌تواند شما را به انسان بهتری تبدیل کند، از شما معلم بهتری نیز خواهد ساخت.
- ✓ به عنوان معلم باید در راه حق و عدالت پایداری کنید. چنین منشی به دانش‌آموزان الگو می‌دهد هرچند که گاهی حقیقت و عدالت را دوست نداشته باشند.

- ✓ به خاطر داشته باشید که برای درس دادن به بچه‌های کوچک، لازم نیست که شما هم بچه شوید. آن‌ها به حد کافی دوستان همسال دارند چیزی که کم است و آن‌ها بیشتر به آن نیاز دارند «معلم» است.
 - ✓ اگر در معلمی احساس ضعف کردید، این نکته را به خاطر داشته باشید که در اغلب موارد، برای بچه‌ها و بیشتر خانواده‌ها شما مهم‌ترین فرد جهان در خارج از حلقه‌ی خانوادگی هستید.
 - ✓ به یاد داشته باشید که معلمان خوب همواره بسیار بیشتر از آن‌چه به نظر می‌رسد منظم هستند.
 - ✓ اگر تدریس برای شما فقط یک شغل است، شما صرفاً یک تکنیسین هستید، نه یک معلم؛ معلمی شور و شوق می‌طلبد.
 - ✓ مدرسه‌های خوب اتفاقی به وجود نمی‌آیند. به خصوص این معلمان هستند که مدرسه‌های خوب را ایجاد می‌کنند.
- سهم شما برای بهتر کردن مدرسه‌ای مکانی که در آن تدریس می‌کنید چیست؟
- ✓ کسی چه می‌داند که مرزهای معلمی تا کجا می‌تواند باشد ... همیشه به این فکر کنید.

- ✓ روش تربیت معلم کودکان پیش دبستانی، مارگارت زد. لی - جان ای. دوپیرا، ن. پارسا، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۳
- ✓ روابط معلم و دانش آموز، هایم گینات، سیاوش سرتیپی، تهران: آسونه، ۱۳۸۰
- ✓ روان‌شناسی برای معلمان، دیوید فونتانا، مهشید فروغان، تهران: ارجمند و آگه، ۱۳۸۱
- ✓ روان‌شناسی تربیتی - نظریه و کاربرت، رابرت ای. اسلاوین، یحیی سید محمدی، تهران: روان، ۱۳۸۹
- ✓ روان‌شناسی تربیتی، جان دبلیو ساتتراک، شاهده عراقچی و دیگران، تهران: رسا، ۱۳۸۷
- ✓ ۵۰۱ نکته برای معلمان، رابرت دی. رمزی، مرتضی مجدفر و وحید رضا نعیمی، تهران: قدیانی، ۱۳۸۷
- ✓ روان‌شناسی برای معلمان، گای آر. لفرانسوا، هادی فرجامی، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی (به نشر)،